

خالی هر لحظه را سرشار باید کرد از هستی !

لحظه ها تاریخ ،
زندگی ، کار ، اندیشه ،
تضاد ، حرکت ، تکامل و تغییر !

جنگ طبقات
تکامل انسان
اتحادیه کمونیستها
سازمان بین المللی کارگری
مانیفست کمونیست
اعلام نابودی مالکیت بورژوازی
جامعه انسانی آگاه
جنگ

پیروزی و جنگ
تکامل سرمایه
سوسیالیسم و رفرم
فاشیسم
شکست و جنگ
فاشیسم
دمکرات فاشیست های عصر امپریالیسم
صدور سرمایه ، بحران و جنگ
رفرم و سازش ،
اعتراض ، سرکوب ، تسلیم ،
مقاومت و مداومت
تبلیغ مسلحانه اعتراض
کشته ها و پشته ها و سنگر ها
اندیشه رهائی
یک گام به پیش
قیام توده ها
گام هائی آگاهانه به عقب !
تدارک انقلاب !
لحظات بیشمار تاریخی
شورانگیز و خونین
گرم و سرد
سیل خون تاکنون جاری !

در سنگرهای بتونی و ضد گلوله
در هر گذرگاه ،
هر بلندی و پستی
سربازان و پاسداران و بسیجیان انتظار
مسلح به علم صنعت و سلاح و جنگ و جهل
سپیده نارس را می پایند
که خورشید انفجار ؛
امواج بیشمار کار
با گل مشت بزرگ آفتاب
مبادا که طلوع کند !

در سنگر علم و دانش و فرهنگ و آموزش
آموزش دیده گان آگاه طبقاتی
زندان و شلاق و شکنجه و اعدام ، ترور میشوند
و کار مزدوران فرهنگ و هنر ، دانش
با حمایت سرمایه و ارتجاع
متاع خویش به انبوه تولید میکنند
گلوله های کاری خُشاب خلق
در بازار های مکره آزاد
در صفحات اینترنتی و ای بی ...
بفروش میرسند !
اندیشه متاعی است
که فروشگاههای زنجیره انی زندگی و مرگ
به نازلترین قیمت ها به حراج گذاشته اند !
تولید انبوه
انبوه روشنفکران بریده از طبقات را
به حاشیه بازار رانده است
و در آن گوشه امن
اندیشه های تکراری قرنها را نشخوار میکنند
و پاداش تحمیل آنرا انتظار میکشند !
نان و آب و مسکن و امنیت
پاداش انتظار است !

درسنگر سیاست و اقتصاد و تدبیر
آگاهی و جسارت
به هماغوشی جعل وجهالت و حقارت رفته است !
سیاست شارلاتان بازیست
اقتصاد مال خر است
و تدبیر حاکم ،
اشرافیت ، چپاول و غارت و عشق و حال و لذت است
سر تا به پای جامعه
فروشنده اند
ازکلام اله مجید ، تورات و انجیل ،
قواله زمین های تفکیک شده بهشت
تا شیر مرغ و شیره بند ناف مادران
تا کار و اندام و جنسیت و جان ناقابل انسان
بفروش میرسند !
می فروشند که بخرند
میخرند که بفروشند
پول ، این معیار تبادل کالا
کیسه کیسه ، میلیارد میلیارد ، جیب به جیب می شود
ارزش کاران و بار زحمت به کول کشان جامعه
و سایر گنجینه های نهفته طبیعی ،
به استثمار و غارت کشیده میشوند
جنبش تغییر

در کوره و کارخانه و دانشگاه و اداره و ...
با نیاز و ضرورت و آگاهی ، پیش برده میشود
جنبنده گان به زندان و شکنجه ،
بیکاری و بی نالی کشیده میشوند
و اکثریت جامعه
با دهانی باز ؛ فریادهای خاموش ! ،
غارت و اختناق را نظاره میکنند و
در اوج بیم و امید ،
از برای نجات خود و جامعه
از چنگال جنگ و ویرانی و کشتار و دربدری

در سنگر تولید ، خدمات و دانش ،....
امواج بیشمار کار
آگاه و ناآگاه
سراسیمه ، شتابان ، معترض ، گرسنه ، خسته ، خوابزده
چرخ دنده های نگیت بار کار اجباری استثمار را
همانگ با انقلاب ماشین و صنعت ،
الکترون و الکترونیک ،
میچرخانند !
از کار ،
سود و سرمایه انباشت
از اجسام
کشته ها و پشته ها
خاوران ، لعنت آبادها !
و ارتش ذخیره بی کاران
بی هیچ و کمترین مزد و مواجبی
به خیابانها پرتاب میشوند
تا نسل پابره گان و بی سرپناهان را تداوم بخشند ؛
انتظار یون امیدوار ؛
کار مزدوران آینده !

در سنگر خانه
زن و مرد ، پیر و جوان و نوجوان و خرد
ترس و وحشت از بی نالی ، بیماری و ... را
در لابلای اوراد و اوهام زیر لب
زمزمه میکنند و می چشند
و آغوش یخ زده مرگ ارزشها را
که در همه جا سایه انداخته است
با قدرت جادویی امید و
کلمات بی مفهومی که در ذهن و از حلقوم جاری میشوند
از خود میرانند
زندگی زمخت و شیرین و زیباست !

..... سکوت میکنند
سکوت اینجا نه از ترس که از آگاهی است
سکوت سرشار از ناگفته هاست !

بوی تعفن اجساد اقتصاد و سیاست و فرهنگ ، تدبیر
فضای تنفس را مسموم و آلوده کرده است.

نوسان ارزش نفت و طلا و مس و آهن و
تکنیک و صنعت ؛

اوراق بهادر کار ،
امواج خون را

در شریان سهام و بورس
در بازارهای جهانی
جاری میسازند !

سهامداران سرمایه و قدرت
سبکبال ،

باد به زیر عیای و قیای خویش میکشند
و با سرعت نور و صوت

سوار بر امواج سهمگین بورس و ارز
تبلیغات و رسانه ها

و استوار بر عظیم ترین زرادخانه تاریخ
بر سراسر گیتی میسازند

مرگزار میسازند ،
روستا و شهر ، ویران میشوند

برج و بارو میسازند و فرومیریزند
تا شهرهای بزرگ شان چراغان باشند .

سود و سرمایه ،
قدرت و تدبیر ،

حاکمیت بر سرنوشت و تقدیر انسانها ،
دستاورد سهامداران زمین است !

زمین سهم برگزیده گان جهان است
و خدا بردگان را برای اینان آفرید

در منظر اینان
انسان برده ایی است

نجیب و آرام ؛
که کار و کرنش و عبادت میکند

و فقر را فضیلت میشناسد
درنده و وحشی ؛ تروریست است

هنگامیکه تغییر مناسبات حاکم بر زندگیش را طلب میکند
حیوانی که میتواند بیاندیشد خطرناک است !

جهان در معاصره ارتش هاست
و زمین بر محور کار و اندیشه ،

خون و دلار و یورو و ... میگرود !

این تاکنون بوده است ؟!

نسل تازه پبله بسته
در جنگ و خون و کار

نوجوان و جوان بهر دلیل امیدوار
با پاهای بسته در زنجیر سنت ها ،

در سنگرها
نان ، آب و مسکن و امنیت

رهائی و عدالت و برابری را
انتظار میکشند

و جان بر کف اقدام میکنند
بهر تقدیر به هر شکل اعتراض میکنند !

زنان کار ،

مادران عشق ،
کارگران کم مزد و بی اجرت

سوخته بخت ،
شلاق خورده ، سیلی خورده ، شکنجه شده ،

جای پای اسید و تیغ و سیگار بر چهره دیده
گیس بریده ، تجاوز شده ، تحقیر شده ،

سنگسار شده ، بدار آویخته شده ،
سوخته گان بجا مانده در

لابلای چرخ دنده ها ی
کار و بیکاری و بیگاری و نیاز را

به گورستان میبرند

و درمرده شورخانه ،

چهره و پیکر دختران و پسران
خودکشی شده خود را بزک میکنند

مویه میکشند ، جز جگر میزنند
و با پذیرش تقدیر

هر دو دست بسته
در کل و در خانه

دیک های آب را با پی و چربی و استخوان حیوانات
بر اجاق سرد مینشانند

که کودکان و جوانان و مردان و زنان کار و امید را
انتظار در آغوش گرفتن خوشبختی گوارا افتد !

میاندیشند :
امید گرچه راه نجات ما نیست

اما زندگی
آری زندگی این است !

بی امید ، زندگی
چیزی جز پذیرش تکرار زاری و خواری نیست !

در این ماتم زده خانه
امید با شکوه و زیباییست

شب تاریک و سخت ظلماتی است
چراغها بی فتیله و از نفت ، خالی است

و کرم های شیتاب
با زخم های عمیق کاری

کوره راهها را روشنی میبخشند
انبوه کارگران و همراهان و ... پابرهنه گان

با امید تغییر ،
راه را میسازند !

این تاکنون بوده است
آیا می توان تغییر داد ؟

میتوان فریاد زد

هر چه را زشت و زیباست
با صدای عشق در هم ریخت

افشاء کرد
میتوان جنایت را با نام فاعلش نامید

با انگشت نشانش داد
میتوان از خود دفاع کرد

سلاح مرگ را از چنگ مزدوران برون آورد
مسلح شد

با سلاح و هر صلاحی که
در مدار تغییر میگردد .

برابری انسان با هر رنگ با هر جنسیت و فرهنگ !

میتوان خاموش ماند
دندان بر جگر ساتید !

سرنوشت خود بدست باد و آب و آتش و خاک و
خدایان و خادمان دین و سیاست داد !

انتظار ایستاد و
رستگار شد و

مردار شد !

میتوان تسلیم شد !
در زندان تن ،

با نان و نام و ننگ و اندیشه
سر تعظیم بر هر ناکس و کس فرود آورد !

میتوان سرباز شد
در صف ادیان الهی

در صف سود و سرمایه و تزویر
حزب و سازمان و تشکیلات

در صفوف بهم ریخته کار
جان باز شد

قربانی و قاتل
قهرمان جبهه های جعل و جهل شد

برخود بالید و خرسند شد !

میتوان سیاست باز شد
جبهه و حزب ساخت

چند کرسی در پارلمان هم بدست آورد
حرف زد ، انتقاد کرد

نوشت و تکثیر کرد
صفحات وزین اینترنتی واکرد
گل در گه زار
صحنه علم و فرهنگ و سیاست کاشت
بحث های آنجانی کرد
تغییر نه ،
تفسیر کرد
اقدام به عمل را به زمان های آینده سپرد و عاقبت جو شد !
پاداش کار و همراهی را انتظار ایستاد !

دنیای وارونه امروز را
در مدار تغییر
بر مدار نفی هرگونه بربریت
اشغال ، استعمار و استبداد و استثمار
بار دیگر نو ساخت
برای ما
برای تو ، برای من
با هر رنگ ، با هر جنسیت ، با هر ملیت و فرهنگ
آری میتوان آموخت !
میتوان تحصیل علم و دانش و فرهنگ کرد
پرفسور ، دکتر و جراح ،
.... مهندس ، قاضی ، وکیل
متخصص ، کارشناس ، کاردان و کارورز شد
میتوان با اینهمه آگاهی
خود فروش هم شد !
از برای نان و نام نیک
ارزان فروش هم شد !

آری میتوان تغییر داد !
هر آنچه که میخواهیم
آن خواهیم کرد
آن خواهیم شد !
و هر آنچه که هست
بر بستر تمنا و آرزوها نیست
نیاز و ضرورت ،
ضعف و قدرت انسان است !

میتوان تاریخ را ،
رام انسان ساخت
با کار و آگاهی انسان، تغییرش داد !

میتوان امید را با کار و آزادی و آگاهی
درون قلب ها همچون نهالی کاشت
تا جنگل پوشیده پیوند ها گردد !

میتوان سازمان عشق پدید آورد
نردبان گل سرخ را تبار شد و یار شد
بار دیگر صداقت و شهادت ربا آگاهی بهم پیوست
شور ساخت ،
شورا ساخت ، شورای کار و اندیشه
اتدیشه رهانی انسان
از چنگال استبداد و استثمار

میتوان کهنه و مرده را به خاک سرد گورستان سپرد
زنجیرهای پوسیده را از دست و پای او کرد
سرود رهانی خواند !
لحظه های جاری را
از هستی سرشار کرد !
میتوان دنیای دیگر ساخت
بنایی از عشق بر پا کرد
که هرکس نقش خود ، در آن بیند
کار خود تا بینهایت باز بشناسد
و هزاران بار تا آنجایی که رمق دارد
به تغییر آن بپردازد
نیاز خود در آن یابد
نیاز جمع بشناسد
برای رفع آن ،
جان برکف

بهر تقدیر ، بهر شکل ، با هر اندیشه و آرمان انسانی
اقدام کند تا انجام و تا پایان!

آری میتوان تغییر داد !
میتوان انتخاب هم کرد
جایگاه خود مشخص کرد !

گر عضو تغییر و رهی ،
میان خون ، ... باید رفت !

لحظه ای در کار این خفتار میمانم !

میتوان انسان دوست شد
ستمکش را به زیر دامان خود آورد
در کا . اس . گ و ا . اس . گ
هر مسجد و بت خانه و میخانه
برایش غمگساری کرد ،
سینه چاک داد و تبلیغ و ترویج علم الهی کرد
و با امید بهبودی
بودا و برهمن ،
یهودا و مسیحا و
محمد و مولای علی و را به وساطت خواند
اراجیف و اوراد بر زبان جاری کرد
ظهور والی عصر را در جماران ، جمکران
از چاه پر عمق حماقت
استوار بر ارایه خدایان
در اقصی نقاط خاک نوید داد
امید داد و زندگانی کرد !

میتوان معتکف ، گوشه عزلت جست
لب بهم دوخت و خاموش شد
دیده از دیده ها فرو بست
سیاهی را ، سیاه مشق کرد !

میتوان از رنگها
هزاران رنگ دیگر ساخت !
دست بافته ها را رنگ کرد
درفش کاویانی ، بیرق اسلام ، پرچم سرخ ساخت
فروش کالای خود را انتظار ایستاد !

میتوان با رنگها زندگانی کرد
گل و گلزار و باغستان
بر پرده اویخته زندان کشید
هر کجا گل یا نقشی از گل بود
رقصید ،
فرصت را غنیمت داشت !

میتوان عضوی از لشکر تحمیق و تحمیل شد
نام خود ،
نام خدا ،

نام پیامبر ، امام ، راهبر
معلم و آموزگار ،
نام پیشاهنگ و پیشگام
مرشد و هادی ،
نامید

در مسجد و میخانه و بت خانه
حزب و تشکیلات و هر مجلس
مردم را به راه راست فراخواند
پند داد و موعظه کرد !

میتوان در بازارهای بحرانی و آشفته اندیشه امروز
قورباغه را رنگ کرد ، قناری خواند !

میتوان آموخت !
در مکتب کار و اندیشه و عمل
تضاد و حرکت و تغییر و تکامل
شالوده انی نو ساخت !
هر انسانی با زنجیره نیاز و زندگی ،
عشق و آگاهی و
عدالت و آزاده گی
بهم پیوسته است !

میتوان پیوستگی را عمق بخشید
مستقل ، متحد ، دست به دست